

# زن، آزادی، زندگی در اثر هنری

در جستجوی جذابیت یک تابلو! نگاهی به کار ناصر قاضی زاده

## مهران زنگنه

تذکر: عکس/تابلو بدون توضیحی به دستم رسید. تابلو گویا نامی ندارد، اما امضاء قاضی زاده در پای آن دیده می شود. در این نوشته به اعتراضات جاری که عنوان نوشته از یکی از شعارهای آن گرفته شده است، به طور مستقیم پرداخته نخواهد شد. بواسطه اهمیت اعتراضات در جای دیگر به آنان پرداخته خواهد شد.



تابلو (یا عکس) دو جزء فی نفسه روزمره دارد. یک اسلحه و یک مادر که فرزندش را شیر می دهد. این دو جزء در کنار یکدیگر نقاشی شده اند و یک «واقعه» را نمایش می گذارند. واقعه نیز اگر چه برای ایرانیان روزمره نیست، اما پیوندهای بسیار به زندگی روزمره ی یک زن-سرباز دارد. آنچه شاید در ایران، و فقط در ایران مردسالارانه که زنان از برخی از حوزه های کارکنار گذاشته شده اند، روزمره نیست، در مقیاس جهانی امری روزمره است.

زنی نظامی از سر پستش (صرفنظر از زمان و مکان و چستی آن) آمده است و فرزندش را شیر می دهد. از این زاویه نه فقط تخیلی در تابلو وجود ندارد، بلکه امر را می توان پیش پا افتاده تلقی کرد. هر

عکاسی می تواند آن را ثبت بکند، حتی می توان به حدس گفت احتمالاً چنین عکس هائی موجودند. از این زاویه، لحظه ای از ایران بگذریم و بپرسیم اگر زن آلمانی بود، چیزی در تابلو می توانست توجه انسان را جلب کند؟ به زحمت!

حتی لباس زن که به لباس کردها می برد (زن به احتمال قریب به یقین کرد است)، چندان جلب توجه نمی کند. ممکن است در پرتو ایدئولوژی ها و تبلیغات ناشی از آنان یک آن موجب مکث بیننده بشود، اما قابل عبور است. این وجه بیشتر به باسمه ها Kitsch و پلاکاردهای تبلیغاتی می برد که چندان چیزی جز تهییج به جا/بیجا در آنان وجود ندارد. صرفنظر از تکنیک، معمولاً در «هنر» کارکردی تبلیغات که اغلب

می‌توان آنان را در چارچوب هنر کالائی و فاقد ارزش بررسی کرد، عنصری از هنر و تعهد به حقیقت نمی‌توان یافت، اگر از حقایق جزئی و پیش پا افتاده که هر عکسی در بر دارد، صرف‌نظر بکنیم.

در وجه تکنیکی نیز در نقاشی چیز فوق‌العادی نیز نمی‌توان یافت. هر نقاش متوسطی می‌تواند آن را نقاشی بکند. نوآوری‌ای در این وجه دیده نمی‌شود. خطوط قوی هستند و اثری از لرزش دست و بنابراین ترس نقاش در آنان دیده نمی‌شود، پشمالوئی در خطوط که مبین ناشی بودن نقاش است، هم در آنان دیده نمی‌شود.

چه چیزی در تابلو هست که انسان را به خود جذب می‌کند و موجب سردرگمی و تردید در ارزش‌گذاری می‌شود؟ در نگاه اول هیچ!

**کمی دقت بکنیم:** موضوع در یک اتاق کم و بیش تهی به نمایش درآمده است. اگر به سایه‌ی اسلحه بر دیوار توجه می‌کنیم، بلافاصله می‌بینیم آفتاب (یا نور) می‌باید از منظر بیننده از سمت راست به هنگام کار نقاش در حال تابش بوده باشد (یا نقاش چنین تصور کرده است). از این زاویه به بقیه‌ی تابلو نگاه بکنیم. بلافاصله چیزی توجه انسان را به خود جلب می‌کند. یک غیبت. غیبت سایه‌ها! آگاهی/ناآگاهی نقاش در اینجا محلی از اعراب ندارد، حداکثر دلالت بر شکاف بین معنای ذهنی/عینی (لوکاچ) دارد.

زن سایه‌ای ندارد. بدون اینکه بخواهیم زن را به شیء تقلیل بدهیم، باید پرسیم سایه‌ی زن به عنوان جسم یا «شیء‌ای» صلب کجاست؟ هیچ کجا! سایه غائب است. غیبت قد می‌کشد، سر بلند می‌کند و به صدا در می‌آید. غیبت موجب دیدن می‌شود. چیزی غائب، ناموجود به موجود معنائی دیگر می‌بخشد و کل را غنی می‌کند. کمبود در این اثر است که اثر را بدل به یک اثر هنری می‌کند. هنر در این اثر محصول جایی است که آگاهانه/ناآگاهانه در اثر خالی مانده است.

انسان فاقد سایه! غیبت برخی سایه‌ها هستند که تابلو را از یک عکس متعارف متمایز می‌کند. بدین ترتیب تابلو انسان را از حوزه‌ی واقعیت واقعی (قابل عکاسی) بیرون و به واقعیت دیگری می‌برد. در این واقعیت اسلحه (و به زحمت شاید بتوان گفت صندلی یا اشیاء بی جان) فقط دارای سایه هستند.

یکی از مناظر روزمره (اما به شدت با معنی و ژرف) «مادر و کودک» (به عنوان سمبل زندگی) به نمایش گذاشته است اما به شکل اثری، گویا مادر و کودک وجود ندارند. نور از آنان بدون کوچکترین تغییری عبور کرده است و به پشت آنان تابیده است. زن/کودک (زندگی) واقعیت اثری و غیر واقعی هستند، در حالی که اسلحه دارای سایه است و بنابراین واقعیت واقعی در تابلوست. پلی بین واقعی و واقعی و واقعی تخیلی زده شده است: زن موجودی است اثری و اسلحه موجودی واقعی! واقعیت تخیلی و واقعی در یک جا گرد آمده‌اند و موجب تنش شده‌اند که هنری بودن تابلو مدیون آن است. کمبود (جای خالی) که در قرائت مرض-نشانه-شناسانه Symptomatic متن علمی (آلتوسر)، مبین اثر ایدئولوژی است و باید پر

شود تا از ایدئولوژی فاصله گرفته شود، نقش و معنای دیگری در این اثر هنری دارد، در اینجا با دیدن مرض- نشانه- شناسانه، با دیدن کمبود در واقع از ایدئولوژی، که موجب ندیدن می‌شود، فاصله گرفته شده است. خالی در واقع موجب هنریت و خلق حقیقت هنری شده است.

زن و کودک در جهانی که در آن اشیاء بویژه اسلحه واقعیت واقعی را تشکیل می‌دهند و اثری نیستند، به شکل اثری به نمایش گذاشته شده‌اند. عنصر هنری در این تنش زاده شده است. در این تنش اثر کوبنده می‌شود و وفاداری‌اش را به یک حقیقت در جهان معاصر اعلام می‌کند. در خاص عام دیده می‌شود. به اثر هنری در اثر یک کمبود جهان تسری یافته است. گویا تابلو می‌گوید در جهان فعلی «فقط» اسلحه مادیت دارد، اثری نیست و باید در جهان معاصر مهر مادرانه، یا سمبلیک زندگی را به حوزه‌ی تخیل انتقال داد.

طبعاً برای ایرانیان تابلو اشاره به چیزی دیگر نیز می‌تواند تلقی بشود. به رل جدیدی که در غرب به رل‌های سنتی زن (خانه‌داری، بچه‌داری و غیره) افزوده شده است. - رلی که اتفاقاً یکی از وجوه هم‌تافته *Komplex* رابطه‌ی جنسیت و سلطه را تشکیل می‌دهد! پیام (و مطالبه‌ی) فمینیسم لیبرال از این زاویه عبارت است از: زن در اعمال خشونت با مردان برابر است. زنان نیز می‌توانند همچون مردان رابطه‌ی سلطه اجتماعی را تضمین بکنند. (باید حتماً هورا کشید! همچون فروغ در «تولد دیگر»): «موهبتیست زیستن، آری [در برابری]، اکنون به شادمانی‌ی این [برابری] در پای آینه، با افتخار، ششصد و هفتاد و هشت شمع نسیه می‌افروزم ... من در میان توده‌ی سازنده‌ای قدم به عرصه‌ی هستی نهاده‌ام/ که گرچه نان ندارد، اما بجای آن» [در خشونت و اعمال سلطه با دیگری برابر است.] (فروغ)) نمایش این رل جدید چیز تازه‌ای در جهان نیست. فیلم‌های بزنبزن *Actionfilm* هالیوودی/بالیوودی مدت‌هاست زن را به عنوان موجودی خشن همپای مردان به نمایش نهاده‌اند و می‌نهند. طبعاً جای رمبو را می‌تواند یک زن نیز بگیرد. جای جانسون را لیز تراس در انگلیس، جای کیسینجر را اولبرایت گرفته است. گفته می‌شود این آخری با اعلام اینکه در عراق کشتن ۵۰۰ هزار کودک ارزشش را داشت، روی دست کیسینجر نیز زده است. نمایش خشونت و برابری زن و مرد در خشونت واقعا جذاب است؟ بله، اما برای کسانی که خشونت فی‌نفسه را می‌ستایند یا بیمارانی که نمایش خشونت را سرگرم‌کننده درمی‌یابند و یا آنها که دریافت مردانه‌ای از برابری دارند، گویا فمینیسم‌شان را مردی صورتبندی کرده است که جنایت کسب و کار اوست. تابلو، اگر چنین دیده شود، بهتر است گفته شود: اگر میدان دیدن در پرتو این ایدئولوژی موجب ندیدن کمبود بشود، فاقد ارزش هنری است.

تابلو می‌تواند در عین حال به عنوان اشاره به امکان آشتی دادن یک امر انسانی (مادر/کودک) با بربریت (جنگ و سمبل آن اسلحه) نیز فهمیده شود. بله، امکان آشتی عملاً وجود دارد! اما قیمت آن را نقاش (آگاهانه/ناآگاهانه) تعیین کرده است: انسان (زن در عکس) باید اثری بشود و «بخشی» از خود را از

دست بدهد، همچون زن/کودک/زندگی که در اثر هنری مشخص مورد نظر فاقد سایه است و مادیت خود را از دست داده است.